اوضاع سرزمین نجد حیث سیاسی، اجتماعی و اقتصادی

**پیشینه نجد**

از روزگاران قدیم جغرافی­دانان اسلامی، جزیرة­ العرب را به پنج بخش تقسیم کرده‌اند که بخش­های کناره و ساحلی با نام­های حجاز، یمن، تهامه، عروض و بخش میانی جزیرة العرب که بزرگ­ترین قسمت آن است، با نام نجد شناخته می‌شده است.

سرزمین نجد به ­جز مقداری از شرق آن سراسر، بیابان­های خشک و سوزان و صحراهای بی­آب و علف بود که در برخی نقاط آن به صورت پراکنده، گروهی از صحرانشینان اقامت داشتند و پاره‌­ای از قبایل سیار عرب نیز گه گاه از آن می‌گذشتند. شهرها و روستاهای نجد بیشتر در شرق این سرزمین پهناور، در مناطقی نزدیک خلیج­ فارس قرار داشته­‌اند. از این­رو، نام نجد نیز در استعمال خاص خود بیشتر ناظر به همین بخش بوده است.

صحرای سوزان «ربع الخالی» در جنوب، صحرای بزرگ «نفود» در شمال و صحرای «دهناء» که آن دو صحرا را به یکدیگر پیوند می­‌دهد، موجب می­شد که قسمت مسکونی نجد ـ در میان صحرای«دهناء» تا خلیج فارس ـ به­ طور کامل از سایر بخش­‌های شبه جزیره و عراق و شام جدا، و در عزلت کامل باشد. امارات قطیف، احساء، مسقط، عمان و دیگر اماراتی که در کناره­ های خلیج فارس قرار داشتند نیز ارتباط بیابان نجد را با این خلیج و سایر نقاط دنیا به­ کلی قطع می‌کردند. از این­رو، سرزمین نجد پس از دوران صدر اسلام، در عزلت کامل فرو رفت و تا میانه قرن دوازدهم، روابط میان نجد و جهان بیرون قطع و یکی از ناشناخته ­ترین نقاط جهان بود، حتی دولت­‌هایی مانند دولت عثمانی که بر حجاز فرمانروایی می‌کردند، به آنجا کاری نداشتند. صحاری سوزان گرداگرد سرزمین نجد که رسیدن به مراکز و مناطق مسکونی آن را ناممکن می‌ساخت، موجب شده بود که هیچ نیروی خارجی هرگز به آن سرزمین علاقه و رغبت، و نفوذ و قدرتی نداشته باشد؛ به‌طوری­ که در طول هزار و اندی سال جز موارد اندکی، کمترین آگاهی از آن در مصادر و منابع تاریخی به ثبت نرسیده است.

در سرزمین نجد نیز هیچ­گونه سند و نوشته تاریخی که بتواند پرتوی بر گذشته تاریک و ناشناخته آن در طول این سال­ها بیفکند، وجود ندارد، حتی آثار و بناهای قدیمی مثل کتیبه­‌ها و سنگ­‌نوشته­‌ها که می­‌توانست گوشه­ هایی از تاریخ گذشته نجد را روشن سازد، همه از میان رفته است. اهالی نجد نیز پس از باز شدن نسبی دروازه‌­های نجد به روی دیگران، در نیمه نخستین قرن سیزدهم و با مشاهده اقبال فرنگیان بدین­گونه آثار با توجه به نفرتی­ که از بیگانگان داشتند، اکثر آن آثار و بناها را با خاک یکسان کردند. بخشی از کتیبه­‌ها و سنگ­نوشته­‌ها نیز به این پندار که فرنگیان به­ عنوان رمز و نشانه بر سنگ­ها و کوه‌ها نقش کرده‌­اند، به ­دست اهالی نجد از میان رفت و بخشی دیگر هم که مربوط به مقبره­ ها و زیارتگاه­‌ها بود، بنابر معتقدات مذهبی وهابیان معدوم گردید.

سرزمین نجد در دوران قبل از اسلام، محل زندگی قبيله­‌هايي از جمله طسم، جدیس و ثمود بود که به­ علت سرپیچی از فرامین الهی مورد غضب خداوند قرار گرفتند و نابود گشتند. قبیله ثمود به­ دلیل ذکرش در قرآن و برجای ماندن برخی از آثارش معروف­ تر است. مورخان برای آنان حاکمانی ظالم و مستبد برشمرده­ اند که خدا و قیامت را فراموش کرده و به فساد و تباهی مشغول بودند.

 از سویی دیگر، سرزمین نجد در دوران صدر اسلام موطن مسیلمه کذاب بوده که به دروغ ادعای پیامبری کرده بود. پس‌ از وفات‌ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در صفر سال‌ یازدهم‌ قمری، عده‌ای‌ از اهالی‌ جزیرة ‌العرب‌، به‌ویژه‌ در نواحی‌ شرقی‌ عمان‌، یمامه (نام قدیم نجد)‌، بحرین‌ و... مرتد شدند و جناب ابوبکر طی‌ نبردهایی‌ معروف‌ به‌ رِدَّه‌، آنان‌ را سرکوب‌ کرد.

**نجـد از منظر سیـاسی**

در زمان­‌های گذشته سرزمین نجد همواره از وجود حاکمانی قدرتمند و عادل که بتوانند سرزمین نجد را یک­پارچه و امنیت و آرامش را برایش به ارمغان بیاورند، محروم بوده است. نجد به علت دور بودن از مرکز خلافت امویان و عباسیان، مورد توجه جدی دستگاه خلافت نبود؛ به­ طوری­که حتی والیان و حکمرانان آن نواحی در بیشتر موارد از سوی والیان دیگر مناطق از جمله حجاز منسوب می­‌گردیدند و در برخی از موارد دستگاه خلافت برای مناطق متعدد، والی واحدی انتخاب می‌کرد. از سویی دیگر، فقدان آب و اقلیم مناسب برای زندگی و کشاورزی، همواره جنگ و خونریزی را در میان آنان رقم زده بود، تا جایی‌که دو قبیله هم­ جوار از شبیخون قبیله همسایه در امان نبودند. این شرایط زمینه عقب­‌ماندگی فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نجد را فراهم آورده بود و شاهد بر این مدعا جنگ­‌ها و خون­ریزی­ هایی است که مورخان بدان اذعان کرده‌اند.

مورخان اجماع دارند که گروهی از فرقه زیدیه به نام «اخیضریون» در سال 253ق بر یمامه و اطراف آن چیره گشتند و به­علت فقدان حاکمی قدرتمند در همسایگی خود، سالیان مدیدی بر آنجا حکمرانی کردند. ولی با آشکار شدن ضعف در حکومت اخیضریون، زمینه جنگ و خون­ریزی مجدد فراهم شد و حملاتی از ناحیه اشراف مکه، قرامطه، عیونیین و حکومت جبریین به نجد صورت گرفت. با سقوط دولت اخیضریان، سرزمین نجد تجزیه و به امارات کوچک­تری تبدیل شد و آرامش نسبی­ ای که در زمان اخیضریان بر نجد حاکم بود، از میان رفت و جایش را به ناامنی داد. از این زمان به بعد، دیگر حاکم قدرتمندی بر نجد مسلط نگردید و ناامنی و آشوب پیوسته در سراسر نجد موج می­زد.

قبایل مختلف موجود در نجد دائماً در رعب و وحشت به سر می‌بردند و از گزند قبایل دیگر در امان نبودند. هرگوشه­ ای از نقاط مسکونی نجد فرمان­بردار یکی از امرا و شیوخ محلی بود که هیچ­یک در بیرون از منطقه سکونت خود نفوذی نداشتند. آنان­ گه گاه به رسم قدیم عرب به قبایل و مناطق هم‌جوار شبیخون زده، به غارت می­‌پرداختند و مجدداً به مسکن و مأوای خویش باز می‌­گشتند. حکومت‌های محلی، تابع هیچ قانونی نبودند و قلمرو تحت حکومت خویش را مطابق امیال نفسانی خود حکومت می‌کردند. به عبارت دیگر، می‌توان این دوران را، دوران ملوک الطوائفی سرزمین نجد نامید که زور و شمشیر بر همه چیز حاکم بود. از این­رو، سرزمین نجد همیشه در حالت جنگ و خون­ریزی بود، تا زمانیکه عبدالعزیز توانست تمام نجد را با یکدیگر متحد سازد.

ذکر این نکته لازم به نظر می­رسد که با استیلای دولت عثمانی بر مصر (1517م)، حجاز تحت نفوذ دولت عثمانی درآمد. دولت عثمانی، یمن و احساء را به ترتیب در سال­های 1538م و 1552م به تصرف درآورد و بدین ترتیب سرزمین نجد در محاصره کامل سرزمین‌های تحت نفوذ دولت عثمانی قرار گرفت، اما هیچ­گاه تا قبل از محمد ­بن عبدالوهاب، سرزمین نجد به­ طور مستقیم تابع دولت عثمانی نبود و قبایل مانند قبل، به حکمرانی در حیطه خود ادامه می‌دادند.

**نجد از منظر اجتماعي و اقتصادی**

سرزمین نجد به علت اقلیم نامناسب، از اندک مناطقی است که از گزند اختلاط با نژاد غیر عرب محفوظ ماند و اکثر ساکنین آن به قبایل معروف عرب منتسب هستند. ساکنین نجد به دو دسته­ عشایر و شهرنشینان تقسیم می‌شوند که تعداد بادیه­ نشینان بر شهرنشینان فزونی دارد. زندگی شهری با زندگی عشایر تفاوت داشت. به­ طور مثال، رؤسا در قبایل بر اساس ویژگی­‌های فردی مانند شجاعت، سخاوت، کرم و... انتخاب می­‌شدند و بر همین اساس، علقه بین مردم و حاکمان بیشتر بود، بر خلاف ریاست در شهرها که بر اساس ویژگی­‌های فردی نبود، بلکه یا از طریق وراثت بود یا ازطرق زور وحیله وفریب­ کاری حاکم. به­‌ همین علت علقه بسیار اندکی بین مردم و حاکمان شهری وجود داشت و همان مقدار ناچیز هم برای حفظ جان بود.

همچنین به­ دلیل عدم امکان انتقال ثروت در زندگی شهری، ساکنین شهر تن به ظلم حاکمان می‌دادند، زیرا جنگ باعث از بین رفتن متملکات آنها می­‌شد. لذا اکثر مورخان، امرای نجد را در این زمان افرادی ظالم و جائر توصیف کرده­‌اند. در مقابل عشایر به­ علت قابل انتقال بودن ثروتشان به محض احساس ظلم کوچ می‌کردند و هیچ­گاه زیر بار ظلم و ستم نمی­‌رفتند.

غالب ساکنین سرزمین نجد بی‌سواد بودند و تعلیم و تعلم محصور در تعدادی از شهرنشینان بود. آن تعداد محدود نیز فقط به فراگیری علوم شرعیه می‌­­پرداختند و در میان مذاهب چهارگانه فقط به تدریس فقه حنبلی اشتغال داشتند. یکی از انگیزه­‌های آنان برای یادگیری علوم شرعی، عهده ­دار شدن منصب قضاوت بود و پر واضح است که امر قضا فقط در میان شهرنشینان بود و عشایر در مشکلات خود به عرف و تقلید از قبایل رجوع می‌کردند.

در یک کلام می‌توان گفت که به علت وضعیت اجتماعی و اقتصادی خاصی که در سرزمین نجد حاکم بود، روحیه استقلال­ طلبی در ساکنین سرزمین نجد شدت داشت و به­ علت عدم سلطه حکومتی قدرتمند در نجد و وضعیت اقتصادی‌شان، آنان سلطه هرگونه حکومت مرکزی را نفی می‌کردند.